



ÂEIN-E HOKMRANI (Scientific Journal on The Islamic Governance)

Vol.3 / No.6 / Autumn & Winter 2025

P-ISSN: 2980-7808

E-ISSN: 3092-7919

<https://aeinehokmrani.iict.ac.ir>

An Analytical–Critical Approach to the Philosophical Foundations of Hierarchical Governance in Max Weber’s Thought

Hossein Esfandiari

PhD in Islamic Philosophy, Department of Wisdom, Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, I.R.Iran. (Corresponding Author)

Email: hossein.esfandoar@modares.ac.ir

Hossein Babaei Mojarad

Assistant Professor, Islamic Management Department, Islamic Systems Research Institute, Islamic Culture and Thought Research Center, Tehran, I.R.Iran

Email: h.babae64@gmail.com



Citation

Esfandiari, H and Babaei Mojarad, H (2025). An Analytical–Critical Approach to the Philosophical Foundations of Hierarchical Governance in Max Weber’s Thought, *Aeine Hokmrani*, 3(6), 137-170

[10.22034/ah.2025.2056612.1032](https://doi.org/10.22034/ah.2025.2056612.1032)

Type of Article: Research Article

Received: 26 March 2025

Revised: 12 July 2025

Accepted: 28 July 2025

Publish Online: 22 December 2025

Abstract

The present study adopts an analytical–critical approach to examine the philosophical foundations of hierarchical governance in the thought of Max Weber. The primary objective of the research is to investigate the ontological, epistemological, axiological and methodological foundations of this model of governance and to critically evaluate them in relation to efficiency, legitimacy, and indigenous contexts. The central question of the study is: What are the philosophical foundations of hierarchical governance, and what critiques can be raised against them? The research method is based on philosophical content analysis, drawing upon the works of Max Weber as well as other classical and contemporary theorists to identify and evaluate the various philosophical dimensions of this model. The findings of the study indicate that, at the ontological level, hierarchical governance is grounded in legal authority, rational–legal order, and the process of social rationalization. At the anthropological level, the emphasis on Protestant ethics and the ethics of individual responsibility gives rise to instrumental rationality and the “iron cage” of bureaucracy. At the epistemological level, this model of governance relies on an objectivist approach, while its methodology is grounded in positivism and causal explanation. Finally, at the axiological level, this model of governance emphasizes procedural justice and the primacy of public interests. The critiques directed at these foundations emerge on two levels: first, intra-paradigmatic critiques, which point to the consequences of instrumental rationality, depersonalization, institutional rigidity, and neglect of substantive justice; and second, extra-paradigmatic critiques, particularly from the perspective of Islamic governance, which regard the secular, anthropocentric, and value-neutral nature of these foundations as incompatible with the ethical, spiritual, and sacred ends of religious societies. The conclusion of the study indicates that although bureaucracy, as a rational mode of governing modern societies, has succeeded in ensuring administrative efficiency and institutional order, it has failed to realize ultimate justice, social responsibility, and human dignity due to its reduction of human beings and society to calculable and controllable units. Accordingly, the study suggests that designing alternative models of governance through the integration of bureaucratic efficiency with indigenous ethical, cultural, and spiritual values is an unavoidable necessity for overcoming the limitations of this paradigm and responding to the needs of contemporary societies.

Keywords

Hierarchical Governance, Bureaucracy, Instrumental Rationality, Philosophical Foundations, Max Weber





رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی در اندیشه ماکس وبر

حسین اسفندیار ^{ID}

دانش آموخته دکتری فلسفه اسلامی، گروه حکمت و فلسفه و منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، جمهوری اسلامی ایران. (نویسنده مسئول)

hosssein.esfandoar@modares.ac.ir

حسین بابایی مجرد ^{ID}

استادیار، گروه مدیریت اسلامی، پژوهشکده نظام‌های اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، جمهوری اسلامی ایران

h.babae64@gmail.com



استناد به این مقاله:

اسفندیار، حسین و بابایی مجرد، حسین (۱۴۰۴)، رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی در اندیشه ماکس وبر، نشریه آیین حکمرانی، ۳(۶)، ۱۳۷-۱۷۰

[10.22034/ah.2025.2056612.1032](https://doi.org/10.22034/ah.2025.2056612.1032)

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱
تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۶

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

پژوهش پیش رو با رویکردی تحلیلی - انتقادی به بررسی مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی در اندیشه ماکس وبر پرداخته است. هدف اصلی پژوهش، واکاوی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی این مدل حکمرانی و نقد آنها در نسبت با کارآمدی، مشروعیت و بسترهای بومی است. مسأله محوری پژوهش، آن است که مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی چیست و چه نقدهایی بر آن وارد است. روش پژوهش، بر پایه تحلیل محتوای فلسفی است که با اتکاب آثار وبر و دیگر نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر، جنبه‌های مختلف فلسفی این مدل را شناسایی و ارزیابی کرده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در جنبه هستی‌شناختی، حکمرانی سلسله‌مراتبی بر سیادت قانونی، نظم حقوقی - عقلانی و فرایند جامعه‌ای‌شدن مبتنی است. در سطح انسان‌شناختی، تأکید بر اخلاق پروتستانی و اخلاق مسئولیت فردی، زمینه‌ساز ظهور عقلانیت ابزاری و «افس آهین» بوروکراسی می‌شود. در جنبه معرفت‌شناختی، این حکمرانی متکی بر رویکرد عینیت‌گرا و روش‌شناسی آن مبتنی بر پوزیتیویسم و تبیین علی است. درنهایت در جنبه ارزش‌شناسی، این حکمرانی بر عدالت رویه‌ای و تقدم مصالح عمومی تأکید دارد. نقدهای وارد بر این مبانی در دو لایه آشکار می‌شوند: نخست نقدهای درون‌پارادایمی، که به پیامدهای عقلانیت ابزاری، شخصیت‌زدایی، جمود نهادی و غفلت از عدالت محتوایی اشاره دارند؛ دوم نقدهای فراپارادایمی، به‌ویژه از دیدگاه حکمرانی اسلامی، که ماهیت سکولار، انسان‌محور و ارزش‌گریز این مبانی را ناسازگار با اصول اخلاقی، معنوی و غایات قدسی جوامع دینی می‌داند. نتیجه‌گیری پژوهش، بیانگر آن است که هرچند بوروکراسی به‌مثابه یک شیوه عقلانی اداره جوامع مدرن، توانسته کارآمدی اداری و نظم نهادی را تضمین کند، اما به‌سبب تقلیل انسان و اجتماع به واحدهای قابل محاسبه و کنترل، از تحقق عدالت غایی، مسئولیت اجتماعی و کرامت انسانی بازمانده است. براین اساس پژوهش پیشنهاد می‌کند طراحی مدل‌های بدیل حکمرانی با تلفیق کارآمدی بوروکراتیک و ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و معنوی بومی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای گذر از محدودیت‌های این پارادایم و پاسخگویی به نیازهای جوامع معاصر است.

واژگان کلیدی

حکمرانی سلسله‌مراتبی، بوروکراسی، عقلانیت ابزاری، مبانی فلسفی، ماکس وبر.



مقدمه^۱

حکمرانی در ادبیات علوم سیاسی، مفهومی فراتر از «حکومت کردن» به معنای صرف آن است و به مجموعه فرایندها و سازوکارهایی اشاره دارد که از طریق آنها، امور عمومی سامان می‌یابند. در این چهارچوب، تمایز میان مفاهیم «حاکمیت»، «دولت»، «حکومت» و «حکمرانی» اهمیت بنیادین دارد؛ چراکه این مفاهیم، هرچند به هم پیوسته‌اند، اما قلمرو معنایی ویژه خود را دارند. حاکمیت، بیانگر اقتدار برتر و نهایی در یک قلمرو سیاسی مشخص است. دولت، به ساختاری حقوقی و نهادی اطلاق می‌شود که بر سرزمین، جمعیت و حاکمیت تکیه دارد. حکومت به نهادهای اجرایی، تقنینی و قضایی گفته می‌شود که وظیفه اداره امور عمومی را برعهده دارند، اما حکمرانی، مفهومی فراگیرتر است که نه فقط بر نهادهای رسمی دولت، بلکه بر مجموعه سازوکارها، تعاملات و هماهنگی میان دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی برای تصمیم‌گیری و حل مسائل عمومی، دلالت دارد.

در ادبیات معاصر سیاسی، سه مدل عام حکمرانی معرفی شده است: ۱. حکمرانی سلسله‌مراتبی؛ ۲. حکمرانی بازار؛ ۳. حکمرانی شبکه‌ای. هریک از این الگوها، بر مبنای نظریه‌های خاصی شکل گرفته‌اند که خود ریشه در مبانی فلسفی معین دارند. با این حال آنچه تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته، بررسی تحلیلی و انتقادی این مبانی فلسفی است. این خلأ نظری، سبب می‌شود که در حوزه عملی، بهره‌گیری از الگوهای حکمرانی بدون درک عمیق فلسفی، ناقص و حتی گاه ناکارآمد باشد. از این رو ضرورت پژوهش پیش رو در واکاوی مبانی فلسفی حکمرانی و نقد آنها آشکار می‌شود. بنابراین مسئله اصلی پژوهش این است که «مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی چه هستند و نقد این مبانی، چه پیامدهایی برای فهم و کاربست این الگو در جوامع معاصر دارد؟».

بر اساس این مسئله، پرسش اصلی تحقیق این است که «مبانی فلسفی حکمرانی سلسله

۱. این مقاله، مستخرج از طرح پژوهشی جایگزین خدمت باعنوان «بررسی و تحلیل مفاهیم پایه و مبانی فلسفی انواع حکمرانی (سلسله‌مراتب، بازار، شبکه) و نقد آنها بر اساس آرای متفکران اسلامی» به سفارش مدرسه عالی حکمرانی شهید بهشتی است.

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

مراتبی در جنبه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی کدام هستند و چه نقدهایی بر آنها وارد است؟».

پیشینه تحقیق

به نظر می‌رسد اولین پژوهش‌ها در باب حکمرانی با رویکردی فلسفی، به مطالعات ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، جامعه‌شناس آلمانی بازمی‌گردد. وی در کتاب مطالعاتی در باب جامعه‌شناسی (Essays in Sociology) (Weber, 1997)، به حکمرانی سلسله مراتبی می‌پردازد که از سازوکار دیوان‌سالاری دارای یک اقتدار مرکزی بر پایه عقلانیت و قانون، استفاده می‌کند. از دیگر پژوهش‌های مهم در حوزه مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی حکمرانی می‌توان به نوشته‌های بی. جی. پترز (Peters, B.G) و جی. پیر (Pierre, J)، از جمله کتاب حکمرانی، سیاست و دولت (Governance, politics and the state) (Pierre & Peters, 2000) و نیز کتاب آینده حکمرانی (The Future of Governing) (Peters, 2001) اشاره کرد که به بررسی مفهومی و تئوری حکمرانی پرداخته و سرنخ‌هایی از مبانی فلسفی را در آنها می‌توان یافت. در حوزه مبانی فلسفی حکمرانی، مارک بی‌ویر (Mark Bevir) در تئوری حکمرانی (A Theory of Governance) (Bevir, 2013) به بررسی مبانی فلسفی حکمرانی بازار و شبکه پرداخته، اما پژوهش وی فاقد بحثی درباره مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی است. بنابراین مرور پیشینه نشان می‌دهد که بررسی نظام‌مند و انتقادی مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی به عنوان یک موضوع مستقل، کمتر در پژوهش‌های پیشین مورد توجه قرار گرفته است. همین‌حال، ضرورت پژوهش پیش رو را آشکار می‌سازد.

نوآوری پژوهش

نوآوری این پژوهش در آن است که برخلاف بسیاری از مطالعات موجود که فقط به کارکردهای اداری یا مدیریتی بوروکراسی پرداخته‌اند. این پژوهش، مبانی فلسفی حکمرانی

سلسله مراتبی را به صورت منسجم و در پنج سطح بنیادی بررسی کرده و سپس نقدهای فلسفی وارد بر آنها را آشکار ساخته است.

براین اساس پژوهش پیش رو می‌کوشد با مطالعه تحلیلی - انتقادی، مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی، هم بنیان‌های نظری این پارادایم را روشن سازد و هم با طرح نقدهای درون پارادایمی و فراملی، زمینه را برای بازاندیشی در الگوهای بدیل و بومی حکمرانی فراهم کند.

۱. تمهید نظری

۱-۱. حکمرانی

حکمرانی، مفهومی گسترده است که فرایندهای خط‌مشی‌گذاری و سیاسی را با تأکید بر روابط میان دولت و حاکمیت توضیح می‌دهد. این عرصه، پُر‌بازیگر است و افزون بر ساختار سلسله‌مراتبی، دربردارنده شبکه‌ای از روابط رسمی و غیررسمی میان بازیگران در سطوح ملی و بین‌المللی است (Richardson, 2012, p.12 \ Solomon, 2008, p.823). حکمرانی به‌مثابه سازوکار هماهنگی در شرایط وابستگی متقابل، چهار شکل اصلی دارد: ۱. سلسله‌مراتبی؛ ۲. بازار؛ ۳. شبکه؛ ۴. ترکیبی از این سه (جسوب، ۱۴۰۱، ص ۱۹۹). هریک از این اشکال، سبک خاصی از حکمرانی را با پیامدهای مهم، برای خط‌مشی‌گذاری و نظام سیاسی شکل می‌دهند.

در این چهارچوب، حکمرانی، فعالیتی حل مسئله‌ای است که بسته به نوع مسائل، به شیوه‌های متفاوتی از سیاست‌گذاری و ابزارهای متنوع مانند قرارداد، مشارکت، مشورت و یادگیری نیاز دارد (Howlett, 2009, p.80)؛ ازاین‌رو حکمرانی، به چگونگی مدیریت جامعه، تنظیم قوانین و تحقق اهداف اجتماعی در پرتو ارزش‌های پذیرفته‌شده، اشاره دارد و محور اصلی آن، پرسش از چگونگی اجرای قدرت و فرایند حکومت است.

۱-۲. انواع حکمرانی به مثابه سبک‌های مدیریت دولتی

سبک‌های مطرح مدیریت دولتی، در قالب چند پارادایم اصلی مطرح می‌شوند. در اینجا لازم است نگاهی به مفهوم پارادایم داشته باشیم. پارادایم چیزی بیش از نظریه است؛ پارادایم حاوی قانون، نظریه، کاربرد و ابزار است (Kuhn, 1970, p.10). پارادایم عبارت از «یک شیوه دیدن جهان» است که میان گروهی از دانشمندان که در یک جامعه علمی به سر می‌برند، دارای مفهوم زبانی یکسانی بوده و بین آنها مشترک است (Burrell, 1999, p.393). درواقع پارادایم، گسترده‌ترین واحد اجماع در یک رشته علمی است که یک جامعه علمی یا خرده جامعه علمی را از دیگری متمایز می‌کند. پارادایم، تعیین می‌کند چه چیزی مطالعه شود، چه پرسش‌هایی پرسیده شده و چگونه به آنها پاسخ داده شود (Kuhn, 1970, p.11). پارادایم‌ها در ابعاد مفروض فلسفی، اهداف و روش‌های مورد استفاده، از یکدیگر متمایز می‌شوند. می‌توان بحث حکمرانی را با نگاه پارادایمی نگاه کرد: برای نمونه، بارزلی (Barzelay) حکمرانی سلسله مراتبی را در قالب پارادایم اداره امور سنتی توصیف می‌کند (Barzelay, 1992, p.8).

اگر هر یک از نهضت‌های بخش عمومی و مدیریت دولتی را به مثابه یک پارادایم، شناسایی کنیم و از آنجا که هر پارادایم، شامل هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی خاص خود است، می‌توانیم نگاهی ژرف‌تر به مبانی فلسفی انواع حکمرانی داشته باشیم. براین اساس انواع حکمرانی (بوروکراتیک، بازار، شبکه‌ای) در قالب سه پارادایم اصلی مطرح می‌شود:

پارادایم اداره امور عمومی سنتی: حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک)؛

پارادایم نهضت مدیریت دولتی نوین: حکمرانی مبتنی بر بازار؛

پارادایم شبکه‌های خودتنظیم‌شونده: حکمرانی شبکه‌ای.

این پژوهش، به بررسی و نقد حکمرانی سلسله‌مراتبی و مبانی فلسفی آن در قالب پارادایم اداره امور عمومی سنتی می‌پردازد و گفتگو از دیگر انواع حکمرانی را به نوشته‌های دیگر موکول می‌کنیم.

۱-۳. چیستی حکمرانی سلسله‌مراتبی

پارادایم اداره امور عمومی سنتی، تحت تأثیر دوگانگی «سیاست - اداره» و یلسون و نظریه «بوروکراسی» و بر شکل گرفت. این رویکرد، در زمان خود تلاشی اصلاحی برای مقابله با سیاست‌زدگی و ایجاد دستگاهی کارآمد و اثربخش بود (پورعزت، ۱۳۹۷، ص ۲۵۷) و مهم‌ترین جلوه آن در حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک) نمود یافت.

و بر در آثار خود، بوروکراسی را بر پایه اقتدار عقلانی - قانونی معرفی می‌کند؛ شکلی از سازمان اجتماعی و اقتصادی که بر ساختار سلسله‌مراتبی، وظایف مشخص، قوانین مدون و رویه‌های استاندارد متکی است (ویر، ۱۳۹۹، ص ۳۱۰). در این نظام، اقتدار، پیشاپیش در جایگاه‌ها نهفته است و تصمیمات بر اساس مقررات و خط‌مشی‌های رسمی اتخاذ می‌شوند. هدف اصلی، دستیابی به کارایی عقلانی از طریق تقسیم کار تخصصی و مدیریت سلسله‌مراتبی است (ویر، ۱۳۹۸، ص ۲۳۶). این ساختار با کنترل و هدایت از بالا به پایین و پاسخگویی بالعکس، نظم غیرشخصی و قانون‌مداری را تضمین می‌کند؛ از این‌رو این نظام عقلانی - قانونی به‌عنوان نمود عقلانیت مدرن غربی گسترش یافته است (همان، ص ۱۵۷).

۱-۴. مفهوم‌شناسی مبانی فلسفی

مبانی فلسفی حکمرانی، به چهارچوب‌های نظری اشاره دارند که از آنها به‌عنوان زیرساخت‌های مفهومی در تدوین و اجرای انواع نظام‌های حکمرانی استفاده می‌شود. این مبانی، اصول بنیادینی هستند که تفکر حکمرانی را شکل می‌دهند و در فرایند تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، و توزیع قدرت در هر نوع حکمرانی، تأثیرگذارند. باتوجه‌به آنچه کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی بیان کرده، می‌توان گفت مبانی فلسفی موردبحث در پژوهش پیش رو، شامل چهار جنبه اصلی است:

۱. هستی‌شناختی: مربوط به درک ماهیت وجودشناسانه ساختار قدرت و نظم اجتماعی، در این مدل حکمرانی است. این مبنا در پاسخ به این پرسش پیش می‌آید که پایه وجودی حکمرانی سلسله‌مراتبی، برچه‌اساسی استوار است؟ همچنین مبانی انسان‌شناختی

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی در اندیشه ماکس وبر

(مرتبط با فهم ماهیت انسان، ازجمله تأکید بر فردگرایی و اخلاق پروتستانیسم) و همچنین جهان‌شناختی نیز ذیل جنبه هستی‌شناختی قرار می‌گیرند.

۲. **معرفت‌شناختی:** مبنای معرفت‌شناختی دربرگیرنده رویکرد معرفتی غالب در این مدل حکمرانی است. به بیان دیگر در فهم مسائل این سبک از حکمرانی و تحلیل و شناخت مسائل اجتماعی و مدیریتی آن، چه رویکرد معرفتی (از قبیل اثبات‌گرا، ابطال‌گرا، هرمنوتیکی، مبنایگرا یا نامبنایگرا) حاکم است.

۳. **ارزش‌شناختی:** این جنبه، به مبانی هنجاری و ارزشی حکمرانی می‌پردازد و مشخص می‌کند که چه اصول و ارزش‌هایی بر مشروعیت، کارآمدی و جهت‌گیری حکمرانی حاکم هستند. در پارادایم حکمرانی سلسله مراتبی، ارزش‌هایی همچون شایسته‌سالاری و عدالت رویه‌ای، تقدم مصالح عمومی بر منافع شخصی محوریت دارند.

۴. **روش‌شناختی:** مربوط به ابزارها و شیوه‌هایی که برای تحلیل، تصمیم‌گیری و مدیریت در این نظام حکمرانی به کار می‌رود (با تصرف و تلخیص: Kuhn, 1970, pp.58-67).

۱-۵. مفهوم‌شناسی حکمرانی سلسله مراتبی

مفاهیم اساسی که مؤلفه‌های اصلی در فهم این نوع حکمرانی هستند عبارتند از: اقتدار مشروع، عقلایی‌شدن، بوروکراسی، رابطه فرادست و فرودست. در ادامه به بررسی و تحلیل این مفاهیم می‌پردازیم:

۱-۵-۱. عقلانی‌شدن (Rationalization)

پدیده عقلانی‌شدن، اصل بنیادین در تمام نظام فکری - فلسفی و جامعه‌شناختی وبر است (لوویت، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳). از نگاه او، عقلانی‌شدن نشان‌دهنده ویژگی‌های اصلی شیوه زندگی غربی و سرنوشت انسان غربی است. مفهوم عقلانی‌شدن، مفهوم پیچیده‌ای بوده و درصدی از نسبیّت را داراست است (Weber, 2001, p.26). مراد وبر از عقلانی‌شدن، عقلانیت خاص تمدن غربی در دوران جدید است که دارای سه جنبه عمده است:

الف) تعقلی‌شدن دنیا (Intellectualization): که به معنی غلبه نگرش علمی بر معارف انسانی است. به نظر وبر، در روند تاریخ مدرن، این نگرش بر تمامی حیطه‌های اندیشه و

خلاقیت در غرب، حتی حیطه هنر برتری یافت (Ibid, 1997, p.56).

ب) ابزاری شدن عقلانیت (Instrumentalization)؛ یعنی رشد عقلانیت به معنای «حصول حساب شده هدفی معین از طریق استفاده از محاسبات». به بیان دیگر ملاحظات مربوط به چگونگی به کارگیری بهینه ابزار موجود در جهت کسب اهداف مطلوب، وجه غالب کنش افراد است. وبر مظاهر عینی این نوع عقلانیت را سرمایه داری مدرن و نهادهای دیوان سالارانه می بیند (وبر، ۱۳۹۹، ص ۸).

ج) عقلایی شدن اخلاق (Rationalization of Ethics)؛ یعنی رشد عقلانیت به معنی شکل گیری اخلاقیاتی که به طور نظام مند و روشن، معطوف به اهداف ارزشی معینی هستند. این نوع کنش، از نظر به کارگیری ابزار، «عقلایی» بوده، اما از نظر اهداف، «غیرعقلایی» است. نمونه بارز این نوع عقلانیت را می توان در کتاب اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه داری مشاهده کرد (Weber, 2001, p.65).

این روح عام عقلانیت در دوره مدرن بر همه امور از جمله هنرها و علوم و نیز بر زندگی حقوقی، اداری، اجتماعی و اقتصادی انسان مدرن برتری دارد و سبب نظامی از وابستگی های گوناگون می شود که هر فرد انسانی را در یک قالب مدرن ادغام می کند.

۲-۵-۱. بوروکراسی (Bureaucracy)

«بوروکراسی» شکل سازمانی اداره عقلایی امور در نگاه وبر است. بوروکراسی از نگاه وبر، سازوکاری اجتماعی است که کارایی را بالاترین درجه می رساند (ibid, 2013, p.875). وبر در بررسی مقوله بوروکراتیزه شدن، به این نتیجه رسید که در طی قرن شانزدهم میلادی، کارمندان بوروکرات (کارآموده) اروپا توانستند در زمینه های مالی، ارتش و امور قضایی بر امور غلبه یابند (ibid, p.90). بوروکراسی، شکل سازمانی عقلانیت ابزاری است. هدف، آن است که به بهترین راه، کمترین هزینه و سریع ترین زمان به اهداف از پیش تعیین شده، دست یافته شود. به همین سبب همان طور که در عقلانیت ابزاری، سخنی از اهداف و ارزش ها و سنجش معیارهای آنها به میان نمی آید، در بوروکراسی ها هم اهداف و ارزش ها

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

ازپیش مشخص شده‌اند. کار بوروکراسی آن است که کاراترین راه رسیدن به آن اهداف را در قالب رویه‌ها و ساختارها و دستورات نشان دهد و این امر را به‌شیوه غیرشخصی انجام دهد. در بوروکراسی، انسان به‌سان بخش‌هایی از ماشین کارا در نظر گرفته می‌شود که ویژگی‌های شخصی و شخصیتی وی نباید در فرایند کار بوروکراتیک مداخله کند.

۳-۵-۱. رابطه فرادست و فرودست

در سیادت دیوان‌سالارانه اصل سلسله مراتب و انتقال امور از دواير، حاکم است؛ یعنی نظام معین و منظم اطاعت و تبعیت، که براساس آن، ادارات مادون، تحت‌سرپرستی ادارات مافوق هستند. درعین حال چنین نظامی، به فرودست امکان می‌دهد که ازطریق اداره پایین‌تر، به اداره مافوق رجوع کند (وبر، ۱۳۹۹، ص ۳۲۱). سرور قانونی - یعنی مافوق - با دستور دادن، به‌نوبه خود از نظام غیرشخصی اطاعت می‌کند. درطرف مقابل شخص فرمان‌بردار، اطاعت را درحد توان خود، به‌عنوان عضوی از نظام سیادت قانونی - عقلایی انجام می‌دهد و فقط از قانون فرمان‌برداری می‌کند. پس فرمان‌بری، نه از شخص سرور (فرادست) بلکه از نظم غیرشخصی است. سیادت وی، دارای یک حیطه «صلاحیت» قانونی است (همان، ص ۳۱۵). در چنین شرایطی، اطاعت مادون از مافوق، تنها به‌این دلیل است که شاغل مقام فرماندهی، کلیه اختیارات خویش را بر اساس عقل و منطق به‌دست آورده است؛ ازاین‌رو رعایت و به‌کار بستن آنها الزامی است. سلسله‌مراتب از مهم‌ترین اصول بوروکراسی ایده‌آل وبر است؛ سلسله‌مراتبی که اختیارات و وظایف اعضای سازمان را تبیین کرده و زمینه کنترل ساخت‌یافته بر اعضای سازمان را فراهم می‌آورد.

۴-۵-۱. اقتدار مشروع

یکی از مفاهیم اساسی دیگر در این حکمرانی، «اقتدار مشروع» است. اقتدار مشروع، اقتداری است که نه به‌خاطر زور یا اجبار، بلکه به‌دلیل باور عمومی به قانونی بودن نظام، پذیرش قواعد و نهادها و باور به اینکه اعمال قدرت، مطابق قواعد عادلانه و پذیرفته‌شده انجام

می‌شود. وبر در آثار کلاسیک خود، به سه نوع اقتدار مشروع اشاره می‌کند:

۱. اقتدار سنتی که مبتنی بر باورها و سنت‌هاست؛

۲. اقتدار کاریزماتیک که به شخص یا ویژگی‌های استثنایی یک رهبر وابسته است؛

۳. اقتدار عقلانی - قانونی که در آن مشروعیت از طریق قوانین صریح، نظام حقوقی و رویه‌های نهادی به دست می‌آید.

وبر بر این نکته تأکید دارد که در جوامع مدرن، بوروکراسی نماد بارز اقتدار عقلانی - قانونی است؛ یعنی کارکنان و شهروندان، فرمان‌ها را اجرا می‌کنند نه فقط بر اساس وفاداری شخصی یا سنت، بلکه بر اساس باور به مشروعیت قوانین و نهادها (Weber, 1978, pp.215-226). مشروعیت باید به باور عامه نیز برسد؛ چراکه افراد، فقط وقتی اطاعت می‌کنند که باور کنند قواعد موجود موجه و قابل دفاع هستند (Kalberg, 2005, p.57).

۲. روش تحقیق

این پژوهش با رویکردی تحلیلی - انتقادی، به بررسی و نقد مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی پرداخته است. روش تحقیق، مبتنی بر تحلیل مفهومی و نظری بوده و به مطالعه اسناد، متون و نظریات مرتبط با مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی، به ویژه نظریات ماکس وبر، پرداخته است. سپس با نگاهی انتقادی، نقدهای درون‌پارادیمی و فراپارادیمی (از دیدگاه حکمرانی اسلامی) این مدل حکمرانی را بررسی کرده است.

۳. مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی

مبانی فلسفی حکمرانی به چارچوب‌های نظری اشاره دارند که از آنها به عنوان زیرساخت‌های مفهومی در تدوین و اجرای انواع نظام‌های حکمرانی استفاده می‌شود. این مبانی، اصول بنیادینی هستند که تفکر حکمرانی را شکل می‌دهند و در فرایند تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، و توزیع قدرت در هر نوع حکمرانی، تأثیرگذارند.

۳-۱. مبانی هستی‌شناختی

این مبانی مربوط به درک ماهیت وجودشناسانه ساختار قدرت و نظم اجتماعی، در این نوع حکمرانی است. این مبنا در پاسخ به این سوال شکل می‌گیرد که پایه وجودی حکمرانی، بر چه اساسی استوار است؟

الف) سیادت قانونی و نظم حقوقی - عقلانی: مفهوم سیادت قانونی در چهارچوب حکمرانی سلسله‌مراتبی، به‌عنوان یکی از مبانی هستی‌شناختی دولت مدرن مطرح می‌شود. در نگاه وبر، جوامع اولیه فاقد کنترل عقلانی بر قوه قهریه مشروع بوده‌اند. به‌مرور زمان، تفکیک و تخصصی‌سازی نهادهای حکمرانی همچون قوه مقننه، قوه مجریه و نهادهای انتظامی، تحت یک ساختار دولت مرکزی شکل گرفته است. وبر نشان داد که دولت مدرن از طریق بوروکراسی عقلانی و قواعد حقوقی غیرشخصی به سیادت دست می‌یابد. او استدلال می‌کند:

سیادت قانونی بر پایه باور به مشروعیت قوانین موضوعه و حق مقامات برخاسته از این قوانین در صدور فرمان است (Weber, 1978, p.312).

تجلی ساختاریافته این سیادت قانونی در نظام سلسله‌مراتبی مشاهده می‌شود. سیادت قانونی که دولت مدرن بر اساس آن شکل گرفته، بر اصول عینیت، غیرشخصی بودن و اجرای قوانین صوری استوار است. پترز می‌نویسد: «حکمرانی سلسله‌مراتبی بر قوانین و رویه‌های ازپیش تعیین‌شده برای تضمین عینیت و غیرشخصی بودن اداره تکیه دارد» (Peters, 2012, p.111). اینجاست که نظم حقوقی - عقلانی به‌عنوان رویه دیگر سیادت قانونی مطرح می‌شود. به تعبیر برخی محققان «مشروعیت بوروکراتیک عمدتاً از اقتدار عقلانی - قانونی و عقلانیت رویه‌ای نشأت می‌گیرد» (Held & McGrew, 2007, p.198). از نظر وبر بوروکراسی «خالص‌ترین نوع اعمال اقتدار قانونی (مشروع)» است (Weber, 1978, p.318). براین اساس دولت مدرن بر پایه بوروکراسی بالاترین درجه کارایی را دارد و عقلانی‌ترین وسیله شناخته شده برای اعمال سلطه مشروع بر انسان‌هاست. این نوع حکمرانی با تفکیک قوا و «از طریق تخصصی‌سازی، و اقتدار مبتنی بر قانون، کارآمدترین سازوکار برای مدیریت جوامع پیچیده مدرن را فراهم می‌آورد» (Stoker, 2017, p.65). براین اساس

می‌توان «سیادت قانونی» را به مثابه مبنای هستی‌شناسانه حکمرانی سلسله‌مراتبی در نظر گرفت، اما این مفهوم، ملازمت قوی با نظم مبتنی بر قوانین و عقلانیت قانونی دارد. به تعبیر دیگر نظم حقوقی بر پایه قوانین - عقلانیت قانونی روی دیگر سکه‌ی سیادت قانونی است. این نظم چند مؤلفه اساسی دارد:

۱. نظم سلسله‌مراتبی: «حکمرانی سلسله‌مراتبی نظم اجتماعی نیازمند سطوح مشخصی از اقتدار و فرایندهای ساختاریافته تصمیم‌گیری است» (Pierre & Peters, 2000, p.67).

۲. حاکمیت نهادها (ساختارهای نهادی پایدار): نهادهای رسمی دارای قدرت برای تنظیم و هدایت رفتارهای اجتماعی هستند. ساختارهای رسمی، با تعیین قواعد و رویه‌ها، نقش مهمی در شکل‌دهی به نتایج سیاستی دارند، اما اقتدار آنها از چهارچوب‌های حقوقی سرچشمه می‌گیرد (Peters, 2010, p.135).

۳. عقلانیت قانونی - سازمانی: عقلانیت قانونی به‌عنوان بنیان نظم اجتماعی شمرده شده و بدون این عقلانیت، نظم حقوقی - عقلانی در حکمرانی سلسله‌مراتبی بی‌معناست (Held & McGrew, 2007, p.198).

تجمع این عناصر در یک دولت مدرن، بر سازنده نظم خاص حقوقی - عقلانی است که دولت مدرن را تشکیل می‌دهد. در اندیشه وبر، دولت نوین و مدرن درجایی به‌وجود می‌آید که جامعه سیاسی دارای این عناصر باشد: نظم اداری و قانونی، دستگاه اداری دارای حاکمیت، اقتدار الزام‌آور، مشروعیت استفاده از زور در حوزه اختیار اقتدار (Weber, 1978, p.212).

ب) فرایند «جماعتی» و «جامعه‌ای شدن» (The process of "Gemeinschaft" and "Gesellschaft"): مبانی هستی‌شناختی حکمرانی سلسله‌مراتبی، فراتر از تعریف ساختارهای فقط حقوقی، ریشه در تحولات بنیادی حیات اجتماعی مدرن دارد. پیدایش «بوروکراسی عقلانی - قانونی» دستاورد گریزناپذیر گذار از شکل‌های قدیمی هستی اجتماعی به‌سوی اشکال مدرن آن است. بر اساس تمایز کلاسیک تونیس (Tönnies)، جامعه مدرن از هستی اجتماعی جماعتی که مبتنی بر اراده ارگانیکی، پیوندهای خونی و سنت‌ها بود، به‌سوی هستی جامعه‌ای حرکت کرده است (Tönnies, 1957, p.65). در این جامعه اخیر، روابط بر

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

پایه اراده عقلانی (Rational Will) محاسبه، قرارداد و منافع تعریف می‌شوند. از دیدگاه هستی‌شناختی، بوروکراسی به عنوان نظامی بی طرف، غیرشخصی و تخصصی، تنها ساختاری است که می‌تواند حیات اجتماعی پیچیده، متکثر و عقلانی شده را اداره کند؛ چراکه هدف غایی آن، اجرای بی طرفانه قانون در محیطی است که دیگر نمی‌تواند بر وفاداری‌های شخصی یا سنت‌های جماعتی تکیه کند.

ج) اعتبار درونی و وجاهت تبعیت (Legitimation): مبنای هستی‌شناختی دیگر، در جنبه ذهنی و فلسفی اطاعت یعنی اعتبار و وجاهت تبعیت نهفته است. ماکس وبر در تحلیل اقتدار تأکید می‌کند که اقتدار، فقط ابزار اعمال زور نیست، بلکه احتمال تبعیت از فرمان‌های خاص است که بر مبنای باور درونی اطاعت‌کنندگان به مشروعیت آن فرمان‌ها استوار است (Weber, 1978, p.31). در نظام‌های بوروکراتیک، این هستی‌ذهنی به این معنا است که سیادت قانونی، تنها زمانی برقرار است که کارکنان و شهروندان به موجه بودن، بی طرفی و عقلانیت قانون باور داشته باشند، نه فقط به سبب ترس از مجازات. این وجاهت درونی، بوروکراسی را از یک ساختار صرفاً فنی یا اداری به یک پدیده عمیقاً فلسفی و اخلاقی تبدیل می‌کند که هستی آن در پذیرش داوطلبانه عاملان اجتماعی ریشه دارد. بنابراین هستی اقتدار بوروکراتیک را باید در سطح اعتقاد عمومی به موجه بودن رویه‌ها جستجو کرد.

۳-۲. مبانی انسان‌شناختی

مبانی انسان‌شناختی، مبانی مرتبط با فهم ماهیت انسان و ارزش‌های اخلاقی که رفتار و انگیزه‌های انسانی را در این سازوکار شکل می‌دهند:

۳-۲-۱. اخلاق پروتستانیسم و بورژوازی

کتاب اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری (The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism)، یکی از آثار محوری علوم اجتماعی است که بر رابطه دوسویه فعالیت اقتصادی و نظام ارزشی طبقه کارفرما، تمرکز دارد. وبر استدلال می‌کند که روحیه زهدگرایی در جنبش پروتستانیسم، خاستگاه کردار عقلایی مبتنی بر تکلیف (Rational

Conduct based on Duty) را فراهم کرد. این روحیه، تجارت بورژوازی را در چهارچوب درستکاری ظاهری و زهد دنیوی قرار داد؛ به نحوی که انباشت ثروت و کار منظم، نه فقط برای منفعت، بلکه به مثابه وسیله‌ای برای حصول یقین از فیض الهی شمرده شد (ibid, 2001, p.115). و بر تأکید می‌کند که این تحول تاریخی را نمی‌توان فقط به عوامل اقتصادی تقلیل داد، بلکه شرایط تاریخی متعددی در این فرایند نقش داشته‌اند (ibid, p.119).

این عقلانیت که در ابتدا با انگیزه‌های مذهبی همراه بود، سرانجام به یک بحران مدرنیسم منجر شد. زهد مذهبی با عقلانیت ابزاری ادغام شد و نظامی اقتصادی - اجتماعی را به وجود آورد که وبر آن را «قفسی آهنین» (Iron Cage) می‌نامد. به تعبیر وی، این نظام اقتصادی مدرن که به وسیله زهدگرایی مسیحی بنا نهاده شد، اکنون مقید به شرایط فنی و اقتصادی تولید ماشینی است که زندگی تمام کسانی که در این سازوکار به دنیا می‌آیند را تعیین می‌کند. وی در یک نگرش شبه جبرگرایانه مقایسه می‌کند: «زاهدان می‌خواستند به تکلیف عمل کنند، ما ملزم (مجبور) به آن هستیم» (ibid, p.123).

در نظام بوروکراتیک، این قفس آهنین به شکل سازوکار تخصصی و عقلانی کارکرد خود را نشان می‌دهد. وبر با استعاره «ماشین زنده» (Living Machine)، انسان معاصر را توصیف می‌کند که در نظم عقلانی گسترده بوروکراسی تخصصی شده، به سان روحی منجمد در ماشین قرار گرفته است. وی پیش‌بینی می‌کند که این ماشین انسانی، مقاومت‌ناپذیر است و انسان‌ها را وادار می‌کند خود را با این قفس سازگار سازند؛ چراکه بوروکراسی، این وظیفه (تأمین خدمات عقلانی و تکنیکی خوب) را بهتر از هر ساختار سلطه دیگری انجام می‌دهد (ibid, 1978, p.1401). در نهایت این انسان که نیازمند نظم است نه چیز دیگر، نتیجه نهایی عقلانیت ابزاری و غلبه نگرش تکنیکی بر جهان است؛ هرچند وبر می‌کوشد با تأکید بر اخلاق مسئولیت، نگرش انتقادی خود را تعدیل کند.

تحلیل وبر از تحول روحی و اخلاقی در فرهنگ اروپایی، متکی بر یک انسان‌شناسی فرهنگی ویژه است که مبنای نهایی حکمرانی عقلانی - قانونی است. این مبنای ریشه در اومانیسم (Humanism) دارد؛ یک دگرگونی هستی‌شناختی که انسان را از وابستگی محض

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

به مرجعیت ماوراءالطبیعه خارج کرده و او را به مرجعیت غایی در نظر و عمل ارتقا داد. در این منظومه فکری، عقلانیت خودبنیاد (Autonomous Rationality) ظهور کرد؛ عقلی که دیگر فقط ابزاری برای کشف اراده الهی نیست، بلکه خود نیرویی است که می تواند بر اساس محاسبه و هدفمندی، قانون گذاری برای خود کرده و نظم اجتماعی را طراحی کند.

پیامد عملی و اجتماعی این دگرگونی، در ظهور فردگرایی (Individualism) و جنبش پروتستانسیم بروز یافت. تأکید پروتستانسیم بر خوانش فردی کتاب مقدس و مسئولیت فردی در قبال رستگاری، فردگرایی مذهبی را تقویت کرد که در نهایت به فردگرایی اخلاقی و عملی جامعه مدرن منجر شد. این رویکرد، انسان را واجد تکلیفی دنیوی دانست که باید با کار منظم و عقلانی انجام پذیرد. از این حیث حکمرانی سلسله مراتبی و عقلانیت حقوقی متکی بر سیادت قانونی، تجلی سازمانی همین انسان خودآیین است؛ انسانی که نظم سلسله مراتبی و غیرشخصی را می پذیرد؛ چراکه آن را محصول عقلانیت خود و ضامن آزادی عمل عقلایی خود در حوزه خصوصی می داند (Taylor, 1989, pp.143-145). در نهایت قفس آهنین بوروکراسی، حاصل اجتناب ناپذیر نظم اجتماعی است که مبنای انسان شناختی آن، مرجعیت یافتن عقل خودبنیاد و اومانسیم است.

۲-۳. آزادی و اخلاق مسئولیت

در مبانی انسان شناسی وبر، مفهوم آزادی را به مثابه کنش عقلانی تعریف می کند. کنش آزاد، آن رفتار و تصمیمی است که برآمده از ملاحظات عقلانی خود شخص باشد و از اجبار بیرونی یا تأثیرات مقاومت ناپذیر برکنار بماند. چنین کنشی ناگزیر به صورت عقلانیت غایت شناختی پیش می رود؛ یعنی فرد با آگاهی کامل یک هدف مشخص را برگزیده و با استفاده از مناسب ترین وسایل، آن را دنبال می کند (Weber, 2001, p.125). وبر باور دارد که قوی ترین احساس اختیار و آزادی، درست به آن کنش هایی تعلق می گیرد که آگاهانه و به نحو عقلانی انجام شده اند.

این کنش هدفمند و سنجیده، آزادی عمل کننده را آشکار می سازد. به تعبیر لوویت،

محاسبه سنجیده کنش هدفمند و دستاوردهای آن، عقلانیت و آزادی کنش را آشکار می‌سازد (لوویت، ۱۳۸۴، ص ۹۸). این آزادی ذاتی، دلالت بر مسئولیت کنش انسانی دارد و اخلاقی را گسترش می‌دهد که ویر آن را اخلاق مسئولیت می‌نامد. اخلاق مسئولیت، با در نظر گرفتن دورنماها و پیامدهای کنش‌ها و ارزیابی عقلانی وسایل در دسترس، تصمیمات را شکل می‌دهد. این اخلاق در تضاد بنیادین با اخلاق اعتقاد است؛ اخلاقی که نسبت به نتایج بی‌تفاوت است و فقط جهت‌گیری «ارزشی - عقلانی» براساس ارزش‌های از پیش تعیین‌شده دارد (Weber, 1978, p.22). انتخاب اخلاق مسئولیت که ریشه در روحیه مسئولیت‌پذیری عقلانی دارد، یکی از بنیادهای انسان‌شناسی حکمرانی سلسله‌مراتبی است.

۳-۳. مبانی معرفت‌شناختی (رویکرد عینیت‌گرا)

الگوی حکمرانی سلسله‌مراتبی، بر پایه رویکرد واقع‌گرا و مبتنی بر رهیافت عینیت‌گرا به مدیریت دولتی استوار است؛ به این معنا که جهان اداره همانند جهان طبیعت در نظر گرفته می‌شود و بر این فرض بناست که رفتار افراد را می‌توان پیش‌بینی و کنترل کرد. در این چهارچوب، معرفت، چیزی جز بازنمایی منظم و عقلانی واقعیت اجتماعی نیست و از طریق قواعد عقلانی و داده‌های تجربی صورت‌بندی می‌شود (ibid, p.26). ملاک صدق باور در این رویکرد، انطباق آن با قوانین عقلانی - قانونی و اصول صوری است؛ به گونه‌ای که صحت یک ادعا یا تصمیم با مطابقت با قواعد اداری و حقوقی تثبیت می‌شود (ibid, p.215).

به همین ترتیب ساختار توجیهی باور در حکمرانی سلسله‌مراتبی بر «صدق‌ساز بودن قانون» و «عقلانیت ابزاری» استوار است؛ یعنی اطاعت از تصمیمات اداری، زمانی مشروع شمرده می‌شود که متکی بر چهارچوب‌های قانونی و عقلانی پذیرفته‌شده باشد (Carvalho, 2016, p.184). پژوهش‌های جدید نیز نشان داده‌اند که این بنیان معرفت‌شناختی، بوروکراسی را به نظامی بدل می‌کند که علاوه بر کارآمدی اداری، ضامن مشروعیت سیاسی نیز هست (Schreurs, 2022, p.67). بر این اساس معرفت‌شناسی بوروکراتیک، با تأکید بر عینیت،

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

پیش‌بینی‌پذیری و صدق‌ساز بودن قانون، نقشی محوری در تبیین فلسفه حکمرانی سلسله مراتبی ایفا می‌کند.

۳-۴. مبانی ارزش‌شناختی

ارزش‌های حکمرانی سلسله مراتبی فراتر از قانون‌مداری محض، بر مجموعه‌ای از اصول هنجاری متمرکز است که مشروعیت، کارآمدی و جهت‌گیری آن را تعیین می‌کند. سه ارزش کلیدی در این مبنا شامل الف) شایسته‌سالاری، ب) عدالت رویه‌ای، ج) تقدم مصالح عمومی هستند:

۳-۴-۱. عدالت رویه‌ای (Procedural Justice)

عدالت رویه‌ای تضمین می‌کند که فرایندها و تصمیمات اداری، شفاف، بی‌طرفانه و منطبق با رویه‌های دقیق قانونی باشد. پژوهش‌های معاصر نشان می‌دهند که رعایت عدالت رویه‌ای، حتی در صورت نارضایتی از نتیجه نهایی، به‌طرز چشمگیری اعتماد عمومی به سازمان‌های بوروکراتیک را افزایش می‌دهد (Vigoda-Gadot & Meiri, 2021, p.143).

۳-۴-۲. تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی (Public Interest Priority)

ارزش تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی، جهت‌گیری غایی و اخلاقی حکمرانی سلسله مراتبی را مشخص می‌کند. این ارزش که نیازمند عمل در جهت خدمت به جامعه و پرهیز از تضاد منافع است، زیربنای اخلاق مسئولیت در خدمات عمومی مدرن شمرده می‌شود و نقشی حیاتی در حفظ بی‌طرفی و مقبولیت نهادی بوروکراسی ایفا می‌کند (Denhardt & Denhardt, 2007, p.78).

۳-۵. مبانی روش‌شناختی (اثبات‌گرایی مبتنی بر تبیین علی)

روش‌شناسی بوروکراسی، به‌طور سنتی بر اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) متکی است که هدف آن کشف قوانین عمومی در حکمرانی و مدیریت عمومی است. در این رویکرد، فرایندهای

تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها به صورت علیّ تحلیل می‌شوند و تلاش می‌شود که متغیرهای تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری عمومی شناسایی و اندازه‌گیری شوند (Lynn, 2006, pp.93-95). وبر، تفسیر ویژه‌ای از اثبات‌گرایی ارائه داد که مبتنی بر تبیین علیّ (اسناد علیّ برگشت‌پذیر) در روش‌شناسی نظریه بوروکراسی او بود. او از یک سو تبیین مبتنی بر قوانین کلی را پذیرفت و از سوی دیگر به تفسیر موردی به عنوان تلفیقی از اثبات‌گرایی و ایده‌آلیسم توجه داشت. برخلاف اثبات‌گرایی که علوم طبیعی را الگوی علوم انسانی و فرهنگی می‌دانستند، وبر چنین نگرشی را رد کرد، اما در عین حال تبیین علیّ در علوم انسانی را که از دیدگاه اثبات‌گرایی سرچشمه گرفته بود، پذیرفت. او باور داشت که در این روش، بالاترین هدف، تشخیص عاملی است که نبود آن، سبب تغییری قطعی و ضروری در توالی رویدادها می‌شود. به بیان دیگر این روش نیازمند یافتن عاملی است که بدون آن، وقوع رویداد مورد نظر امکان‌پذیر نباشد. وبر این شیوه را روش «تحلیل‌های فرضی یا اسناد علیّ برگشت‌پذیر» نامید (وبر، ۱۳۹۹، ص ۵). این روش در فهم و تحلیل حکمرانی سلسله‌مراتبی، نقش به‌سزایی دارد.

۴. تحلیل انتقادی مفاهیم و مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی

در این بخش مفاهیم و مبانی فلسفی این حکمرانی، مورد تحلیل انتقادی درون‌پارادیمی (از نگاه منابع غربی) و برون‌پارادیمی (از نگاه مبانی اسلامی) قرار می‌گیرد:

۴-۱. تحلیل انتقادی مفاهیم

تحلیل انتقادی مفاهیم محوری حکمرانی سلسله‌مراتبی بر پیامدهای ناگوار عقلانیت ابزاری، بوروکراسی و رابطه فرادست و فرودست متمرکز است. عقلانیت ابزاری، انسان را فقط به موجودی منفعت‌طلب و محدود به حیات دنیوی فرومی‌کاهد و جوهر الهی و جنبه متعالی وی را نادیده می‌گیرد؛ به گونه‌ای که او را به ماشینی هوشمند در خدمت منافع نظام تبدیل می‌کند. این رویکرد به طور مستقیم به شخصیت‌زدایی می‌انجامد؛ یعنی انسان‌ها به واحدهای بی‌نام‌ونشان سازنده ساختار قانونی قدرت تقلیل یافته و عاملیت و کرامت انسانی خود را از

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

دست می‌دهند. ساختار سلسله‌مراتبی خشک و استبدادی در رابطه فرادست و فرودست، با تمرکز بر نظم و کارایی، انگیزش و خلاقیت را کاهش داده، نیازهای انسانی را نادیده می‌گیرد و به سبب تمرکز قدرت و کنترل از بالا به پایین، فاصله میان تصمیم‌گیرندگان و واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی جامعه را افزایش داده و در نهایت انعطاف‌پذیری و پاسخگویی نظام را تضعیف می‌کند.

۴-۲. نقد مبانی هستی‌شناختی

۴-۲-۱. نقدهای درون‌پارادیمی (از دیدگاه منابع غربی)

نقد سیادت قانونی و نظم حقوقی - عقلانی: یکی از مهم‌ترین نقدهای درون‌پارادیمی بر مبانی هستی‌شناختی سیادت قانونی و نظم حقوقی - عقلانی، در پیامدهای ناخواسته‌ی تمرکز مطلق بر عقلانیت صوری (Formal Rationality) ریشه دارد. این نظم، به سبب پافشاری بر رویه‌ها و قوانین صرفاً صوری و سکولار، بیشتر از ملاحظات اخلاقی و ارزشی تهی شده و به ناعقلانیت محتوایی (Substantive Irrationality) منجر می‌شود. متفکرانی چون هابرماس (Habermas) باور دارند که عقلانیت ابزاری حاکم بر بوروکراسی، تنها بر کارآمدی وسایل متمرکز است و نسبت به اعتبار یا محتوای اخلاقی اهداف کور است؛ این امر به نادیده‌انگاری جنبه‌های معنوی و اخلاقی و نظام‌مند شدن ستم در فرایندهای اداری منجر می‌شود (Habermas, 1984, pp.248-251). همچنین، این ساختار ثابت و سلسله‌مراتبی، به انجماد نهادی و تضعیف انعطاف‌پذیری دامن می‌زند؛ به طوری که این نظام‌ها در مواجهه با شوک‌های سیستمی (مانند بحران‌های مالی)، اغلب ناتوان از پاسخ‌دهی به‌هنگام هستند (Peters, 2001, p.45). در سطح جهانی، این محدودیت بوروکراتیک، به عدم توانایی پاسخگویی سریع به چالش‌های فراملی منجر می‌شود. در نهایت این تأکید افراطی بر ساختارهای قانونی ثابت، به کاهش ظرفیت بازنگری و نوآوری منجر می‌شود. برای نمونه فوکو (Foucault) و تیلور (Taylor) باور دارند که نظم‌های حقوقی عقلانی با تکرار الگوهای شناخته‌شده پیشین، از نوآوری اجتماعی و فرهنگی جلوگیری می‌کنند (Taylor, 1989, p.40/ Foucault, 1980, p.89).

۲-۲-۴. نقدهای فرارادیمی (از دیدگاه حکمرانی اسلامی)

نقد مبانی هستی‌شناختی حکمرانی سلسله مراتبی از دیدگاه حکمرانی اسلامی، بیشتر بر تقلیل‌گرایی فلسفی و ماهیت سکولار جهان‌بینی حاکم بر آن متمرکز است. هستی‌شناسی بوروکراتیک، بر اساس عقلانیت خودبنیاد ابزاری بنا شده است و وجود اجتماعی و انسانی را به‌نحوی انتزاعی و مکانیکی درک می‌کند؛ وجودی که فقط مجموعه‌ای از داده‌های محاسبه‌پذیر و کنترل‌پذیر است. در این جهان‌بینی، هرگونه حجیت و اتوریته غیر از این عقلانیت خودبنیاد - از جمله مرجعیت سنت و معرفت دینی - در عمل نفی و کنار گذاشته می‌شود. این پدیده که می‌توان آن را در یک کلام سکولاریزاسیون بشریت و نفی اتوریته الهی از حاکمیت و قانون نامید، منجر به دنیوی‌شدن غایات حکمرانی می‌شود. حکمرانی سلسله مراتبی با تأکید سخت‌گیرانه بر نظم حقوقی - عقلانی و عقلانیت ابزاری، انسان‌ها را از موجودی با کرامت و مختار به واحدهای بی‌نام‌ونشان و عضوی مکانیکی از نظام، فرومی‌کاهد. به این ترتیب جنبه‌های معنوی، ارزشی و اخلاقی انسان در آن کمرنگ و نادیده گرفته می‌شود. نتیجه این تقلیل‌گرایی، تبدیل حکمرانی از یک فعالیت اخلاقی و غایت‌شناختی به صرفاً یک تکنیک اداره و مدیریت است؛ نظامی که ظرفیت هدایت جامعه به‌سوی فضیلت و سعادت را دارا نیست و نمی‌تواند به‌طور کامل تضمین‌کننده عدالت و حقوق انسانی باشد؛ چراکه مبنای آن تنها محاسبات مادی و رویه‌های حقوقی است، نه اصول اخلاقی و دینی ثابت.

۳-۴. نقد مبانی انسان‌شناختی

۱-۳-۴. نقدهای درون‌پارادیمی

الف) تضاد بین غایت فردی و پیامد ساختاری: نقد بر مبنای انسان‌شناختی حکمرانی سلسله مراتبی نه بر ذات فردگرایی عقلانی، بلکه بر انحراف هستی‌شناختی آن در ساختار بوروکراتیک متمرکز است. وبر در اخلاق پروتستانی به دنبال نشان دادن پیوند میان مسئولیت فردی و ایجاد یک خیر جمعی ناخواسته (انباشت سرمایه) بود، اما از پیامدهای آن در

ساختار سلسله مراتبی غافل بود. در اینجا آزادی و مسئولیت فردی که در ابتدا ناشی از تکلیف اخلاقی بود، در ساختار سلسله مراتبی و غیرشخصی بوروکراسی، به یک جبر ساختاری و نقش وظیفه‌ای تبدیل می‌شود؛ به این معنا که فردگرایی از یک غایت اخلاقی به یک وسیله کارآمدی تقلیل یافته و در قفس آهنین، عاملیت فردی به انضباط سازمانی فروکاسته می‌شود. این امر، امکان تبدیل فردگرایی به خودگرایی ابزاری را تقویت می‌کند؛ جایی که کارمند یا شهروند نه به سبب تکلیف اخلاقی، بلکه فقط برای ترجیح منفعت خود در چهارچوب قانون عمل می‌کند.

ب) نادیده گرفتن ماهیت رابطه‌ای مسئولیت و قدرت: نگرش انسان‌شناختی وبر، با تأکید بر خودآیینی و خودکفایی فردی، به صورت نظام‌مند ماهیت رابطه‌ای (Relational) قدرت و مسئولیت در جوامع مدرن را نادیده می‌گیرد. در حکمرانی، مسئولیت اجتماعی تنها یک جمع جبری از مسئولیت‌های فردی نیست، بلکه یک ساختار تعاملی است که در پیوندهای جمعی و اخلاق ارتباطی شکل می‌گیرد. بویر و رادز (Bevir & Rhodes) اشاره می‌کنند که تبدیل فردگرایی پروتستانی به یک عقلانیت حکمرانی، روابط پیچیده مسئولیت‌پذیری اجتماعی و ساختاری را نادیده می‌گیرد و در رویارویی با مسائل ساختاری کلان، ناکارآمد است (Bevir, 2013, p.158 \& Rhodes, 2016, p.296). این نادیده‌انگاری، باعث می‌شود که بوروکراسی به جای تقویت همبستگی و تعهد جمعی، به شکل‌گیری جوامعی مبتنی بر انزوای فردی و از دست دادن انسجام اجتماعی منتهی شود؛ امری که از دیرباز در انتقادات مکتب فرانکفورت توسط آدورنو و هورکهایمر مطرح شده است (Adorno & Horkheimer, 2002, p.116).

به این ترتیب نقد ما بر پیامدهای ساختاری فردگرایی است که در نهایت، ظرفیت درک و پاسخگویی به نیازهای جمعی و اخلاق رابطه‌ای را در حکمرانی سلسله‌مراتبی تضعیف می‌کند.

۳-۴. نقدهای فراپارادیمی (از دیدگاه حکمرانی اسلامی)

انسان‌محوری سکولار در تقابل با اصول اخلاقی و اجتماعی دینی در حکمرانی: براساس مبانی انسان‌شناختی حکمرانی سلسله‌مراتبی، انسان نه به عنوان خلیفه‌ای مسئول در برابر امر

قدسی، بلکه فقط به عنوان فاعل خودبنیاد و خودبسنده در کانون هستی قرار دارد. جوهره این انسان محوری سکولار، چیزی جز عقلانیت ابزاری و سودمحوری نیست که منجر به جدایی نظام تصمیم‌گیری از ارزش‌های متعالی و اصول اخلاقی دینی می‌شود. در نتیجه حکمرانی از یک وظیفه الهیاتی و اخلاقی به صرفاً یک تکنیک اداره و مدیریت تکنوکراتیک تنزل می‌یابد. سیاست‌گذار در این نظام، مدیر است نه ولی؛ عملکرد او با شاخص‌های کارایی و بازدهی سنجیده می‌شود، حتی اگر این سنجش به قربانی شدن عدالت محتوایی بینجامد. مرجعیت حکمرانی در این مدل، اصول ثابت الهی نبوده و بیشتر توسط نهادهای قدرت بالادست و منافع گروه‌های ذی‌نفوذ تعیین می‌شود. این نفی اتوریته قدسی از حوزه قانون و سیاست، در یک کلام سکولاریزاسیون وجود بشر را رقم می‌زند. به این ترتیب، نظامی شکل می‌گیرد که نه تنها قادر به پاسخگویی به آرمان‌های دینی و هدایت جامعه به سوی فضیلت و سعادت نیست، بلکه در برابر آن ایستاده و این تقابل، در جوامع دینی بحران عمیق مشروعیت و از خود بیگانگی اجتماعی را دامن می‌زند.

۴-۴. نقد مبانی ارزش‌شناختی

۴-۴-۱. نقدهای درون‌پارادیمی (از دیدگاه منابع غربی)

الف) تعارض ذاتی ارزش‌ها و بی‌طرفی موهوم: انتقاد کلیدی به مبانی ارزش‌شناختی بوروکراسی، در تعارض‌های ساختاری میان اصول هنجاری آن نهفته است؛ در حالی که بوروکراسی بر شایسته‌سالاری، بی‌طرفی و اجرای یکسان قوانین تأکید دارد. این بی‌طرفی، بیشتر یک بی‌طرفی صوری و موهوم است. توضیح آنکه منتقدان باور دارند که تعریف شایستگی فنی (Technical Competence)، بیشتر با سرمایه فرهنگی، شبکه‌های نفوذ یا تعصبات سازمانی ناخودآگاه درهم آمیخته است. تئوری‌های مدیریت عمومی جدید نشان می‌دهند که تمرکز بر شایستگی فنی (به جای اخلاق عمومی) به پرورش مدیرانی منجر می‌شود که به جای خدمت به ارزش‌های عمومی، فقط به دنبال بازدهی کوتاه‌مدت و سودمندی فنی هستند (Terry, 1998, p.302). از سوی دیگر تأکید مطلق بر عدالت رویه‌ای در بوروکراسی،

بیشتر به جبرگرایی رویه‌ای منجر می‌شود. بوروکرات‌ها ممکن است برای حفظ بی‌طرفی صوری، از عدالت محتوایی یا نتیجه‌ای غفلت کنند. در این حالت «قانون‌مداری» تبدیل به نوعی پناهگاه اخلاقی می‌شود که کارمندان را از مسئولیت پیامدهای واقعی و انسانی تصمیمات‌شان معاف می‌سازد. به تعبیر دانیل کارنمن، انسان‌ها اغلب عدالت رویه‌ای را با کیفیت تصمیم اشتباه می‌گیرند؛ در حالی که لزوماً رویه‌های عادلانه به نتایج عادلانه ختم نمی‌شوند (Kahneman, 2011: 415).

ب) تقلیل «مصالح عمومی» به منافع گروهی و ناکارآمدی اخلاقی: انتقاد جدی دیگر، متوجه ارزش تقدم مصالح عمومی است. این ارزش در عمل، به سبب پیچیدگی‌های سیاسی و ماهیت رقابتی جامعه، اغلب از معنای آرمانی خود تهی می‌شود؛ چراکه خطر تقلیل مصالح عمومی به منافع گروهی دیده می‌شود. منتقدان استدلال می‌کنند که «مصالح عمومی» در واقعیت بوروکراسی، چیزی جز برآیند یا برتری منافع گروه‌های ذی‌نفوذ و لابی‌ها نیست. در این چهارچوب، تصمیم‌گیران بوروکراتیک نه بر اساس یک ارزش اخلاقی ناب، بلکه بر اساس منطق چانه‌زنی و بقای سازمانی عمل می‌کنند (Tullock, 2005, p.110).

۴-۴-۲. نقدهای فراپارادیمی (از منظر حکمرانی اسلامی)

نقد مبنای ارزش‌شناختی حکمرانی سلسله‌مراتبی از دیدگاه اسلامی، بر تضاد ریشه‌ای در نظام انگیزشی و غایی متمرکز است. در این حکمرانی، نظام انگیزه‌ها و پاداش‌ها بر اساس ارتقا، رشد سازمانی و برتری جویی (علو) تعریف شده است؛ به گونه‌ای که عمل وفادارانه در چهارچوب نظم حقوقی - عقلانی و کارآمدی صرف، به طور مستقیم به برخورداری و صعود در سلسله‌مراتب منجر می‌شود. این نظام انگیزشی برون‌زا که متناسب با روح اخلاق پروتستانیسم است، افراد را به گونه‌ای پرورش می‌دهد که «هرچه برتر باشد، برخورداری بیشتر است» و تبعیت از قواعد و مافوق، سرچشمه پاداش به شمار می‌آید. این ساختار ارزشی، به خودی خود با نظام انگیزشی در تفکر اسلامی ناسازگار است؛ چراکه انگیزه در حکمرانی اسلامی باید فقط بر تکلیف الهی، خلوص و در جهت تقرب الی الله باشد. حکمرانی سلسله‌مراتبی با ارزش‌گذاری بر علایق مادی و جایگاه سازمانی، فضیلت اخلاص و خدمت بی‌منت را

تضعیف کرده و انگیزه‌های عمل را از درون‌زا (رضایت الهی) به برون‌زا (پاداش سازمانی و علو) تغییر می‌دهد. این انحراف ارزشی، نه تنها به نفی خلوص در نیت منجر می‌شود، بلکه روحیه‌ای مبتنی بر نفع شخصی و رقابت بر سر مقام را جایگزین روحیه عبودیت و خدمت خالصانه می‌سازد.^۱

۴-۵. نقد مبنای معرفت‌شناختی

مبنای معرفت‌شناختی حکمرانی سلسله مراتبی بر رویکرد عینیت‌گرا استوار است که منجر به تقلیل‌گرایی فلسفی و معرفتی می‌شود. رویکرد عینیت‌گرا، با اصرار بر صراحت داده‌ها، ماهیت تفسیری، ارزشی و سوژکتیو واقعیت اجتماعی را به‌طور کامل نادیده می‌گیرد و معرفت را فقط به بازنمایی صوری و عقلانی واقعیت فرومی‌کاهد. هابرماس نیز بر این نکته تأکید دارد که ادعای عینیت در این رویکرد، سبب غفلت از درک نقش قدرت، زبان و ایدئولوژی در فرایند تولید دانش می‌شود (Habermas, 1987, p.112). مهم‌ترین انحراف معرفت‌شناسانه در این نظام این است که ملاک صدق باور نه انطباق با حقیقت یا عدالت محتوایی، بلکه فقط انطباق با قوانین عقلانی-قانونی و رویه‌های اداری است؛ به‌گونه‌ای که قانون خود صدق‌ساز به‌شمار می‌آید. ساختار توجیهی باور در این نظام بر عقلانیت ابزاری استوار است و معرفت را به یک فناوری ایدئولوژیک تبدیل می‌کند که هدف آن تضمین مشروعیت سیاسی از طریق اطاعت صوری از قانون و تثبیت قدرت سلسله‌مراتبی است، نه جستجوی حقیقت و پاسخگویی به پیچیدگی‌های فرهنگی.

۱. بیان این نکته مهم است که البته اصل رابطه فرادست و فرودست و تبعیت از مافوق، مورد پذیرش اسلام هم هست، اما روح آن متفاوت است. توضیح آنکه اسلام، به‌عنوان یک شریعت امضایی، توافقات عقلایی و ساختارهای سازمان‌یافته را تا جایی که با اصول محکومات قرآن و سنت و دلایل عقلانی در تعارض نباشند، می‌پذیرد و امضا می‌کند. در حوزه حکمرانی و اداره حوزه عمومی نیز، اصل وجود ساختارهای عقلایی و سلسله‌مراتبی (فرمانده و فرمان‌پذیر) - که برای نظم معیشت جامعه ضروری است (چنانکه در نهج‌البلاغه به‌ضرورت وجود امیرؑ، حتی اگر فاجر باشد، اشاره شده) - مورد پذیرش اسلام است. هدف اسلام از این پذیرش، نه نفی ساختار سلسله‌مراتبی، بلکه تغییر روح حاکم بر آن است؛ به‌گونه‌ای که رابطه فرادست و فرودست از فضای تغلب و منفعت‌طلبی، به سمت پیوند ایمانی و در راستای تقرب الی الله هدایت شود.

۴-۶. نقد مبنای روش شناختی

۴-۶-۱. نقدهای درون پارادیمی (از دیدگاه منابع غربی)

روش شناسی اثبات گرا (پوزیتیویسم)، که مورد تأکید حکمرانی سلسله مراتبی است، خود دچار تضاد و تناقض درونی است؛ زیرا یکی از اصول مهم پوزیتیویسم، آن است که باید از هرگونه گزاره متافیزیکی اجتناب و تنها به گزاره های آزمون پذیر اکتفا کرد. این اصل، از نظر فلسفی مورد چالش است؛ چراکه خود یک اصل متافیزیکی است؛ چنانکه ویتگنشتاین (Wittgenstein) بیان می کند، اصل «تنها گزاره های آزمون پذیر معنا دارند» خود یک گزاره آزمون پذیر نیست و در تضاد با مبانی پوزیتیویسم قرار می گیرد (Wittgenstein, 2010, p.34).

همچنین رویکرد اثبات گرا، محدودیت در انعطاف پذیری دارد و سبب می شود هم در فهم و هم در پاسخگویی به نیازهای جدید، ساختار سلسله مراتبی دچار کُندی و عدم توانایی و به تبع آن کاهش کارآمدی شود. منتقدانی چون فایرابند (Feyerabend) استدلال می کنند که روش های پوزیتیویستی که برای علوم طبیعی طراحی شده اند، به سبب پیچیدگی های انسانی، هنجارها و ارزش ها، در علوم اجتماعی و حکمرانی کارآمد نیستند و خلاقیت علمی را محدود می کنند (Feyerabend, 2010, p.93).

۴-۶-۲. نقدهای فراپارادیمی (از دیدگاه منابع اسلامی)

از دیدگاه فلسفه اسلامی، علامه طباطبائی^۱ و شهید مطهری^۲ به شدت، نگاه و رویکرد پوزیتیویستی را مورد انتقاد قرار می دهند. علامه طباطبائی^۱ این نگاه را دستاورد تفکر ماده گراییه دانسته و تأکید می کند که این دیدگاه، انسان را از درک ارزش های فرامادی باز می دارد. وی براین باور است که روش علمی باید مکمل روش عقلی و وحیانی باشد تا بتواند به شناخت حقیقی منجر شود (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۳۴۵). شهید مطهری^۲ نیز نقدی اساسی به روش های فقط تجربی دارد و بیان می کند که پوزیتیویسم، علم را به ابزار سلطه تبدیل کرده و سبب انحراف از حقایق اساسی جهان می شود (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۷، ص ۱۸۲).

نتیجه

این پژوهش، با رویکردی تحلیلی - انتقادی به بررسی مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی (بوروکراتیک) بر اساس نظریات ماکس وبر پرداخت. یافته‌ها نشان داد که این مدل حکمرانی، دارای چهار مفهوم اساسی است: الف) عقلانی شدن، ب) بوروکراسی، ج) رابطه فرادست و فرودست، د) اقتدار مشروع. ازسوی دیگر دارای مبانی فلسفی در جنبه‌های هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی است. از جنبه هستی‌شناختی، حکمرانی سلسله مراتبی بر سیادت قانونی، نظم حقوقی - عقلانی، فرایند جامعه‌ای شدن و وجاهت تبعیت، استوار است. از جنبه انسان‌شناختی، این مدل مبتنی بر اخلاق پروتستانیسیم و بورژوایی و آزادی - اخلاق مسئولیت است. از جنبه معرفت‌شناختی، بنیان اثبات‌گرایانه و عینیت‌گرا داشته که معرفت را معادل بازنمایی عینی و قانونمند واقعیت اجتماعی می‌گیرد و ملاک صدق را در تطابق با قواعد و رویه‌های رسمی می‌جوید. از جنبه ارزش‌شناختی، ارزش‌هایی چون قانون‌مداری، شایسته‌سالاری، عدالت رویه‌ای و تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی در قلب حکمرانی سلسله مراتبی قرار دارند. این ارزش‌ها مشروعیت و کارآمدی بوروکراسی را تضمین می‌کنند. از جنبه روش‌شناختی، حکمرانی سلسله مراتبی بر اثبات‌گرایی علّی، متکی است که به ادعای وبر، این روش در کشف روابط میان متغیرها و ایجاد نظم سازمانی مفید است. مهم‌ترین دستاورد این تحلیل، آشکار ساختن برخی انتقادات بنیادین و تقلیل‌گرایانه این مبانی با آرمان‌های اخلاقی و ارزش‌های متعالی، به‌ویژه از دیدگاه تفکر اسلامی است.

اما در جنبه هستی‌شناختی، عقلانیت صوری بر عقلانیت محتوایی غلبه یافته و اصرار بر رویه‌های صوری قانونی، حکمرانی سلسله مراتبی را از جنبه‌های اخلاقی و معنوی تهی می‌کند. همچنین به سبب جبرگرایی ساختاری، به انجماد نهادی و تضعیف پاسخگویی به‌هنگام، به شوک‌های سیستمی و چالش‌های فراملی انجامیده است. از نگاه انسان‌شناختی، قفس آهنین بوروکراسی عاملیت فردی را به نقش وظیفه‌ای و انضباط سازمانی فروکاسته و فردگرایی خودبنیاد را به خودگرایی ابزاری مبدل می‌کند. نظام ارزش‌شناختی بوروکراسی با

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

انگیزه‌های برتری‌جویانه (علو) و ارتقای سازمانی در تضاد عمیق با نظام ارزشی اسلامی قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که بوروکراسی انگیزه‌ها را برون‌زا و متمرکز بر منفعت مادی می‌سازد، حکمرانی اسلامی عمل را مبتنی بر تکلیف الهی و در راستای تقرب الی الله تعریف می‌کند. ازسوی دیگر روش‌شناسی اثبات‌گرا - که مورد استفاده در این نظام حکمرانی است - دچار تضاد درونی است و همچنین محدودیت در فهم واقعیت و انعطاف‌پذیری دارد و سبب می‌شود هم در فهم و هم در پاسخگویی به نیازهای جدید، ساختار سلسله‌مراتبی دچار کندی و عدم توانایی و به‌تبع آن کاهش کارآمدی شود.

تحلیل نهایی نشان می‌دهد که حکمرانی سلسله‌مراتبی، با نفی اتوریته قدسی و تنزل انسان به فاعلی فقط دنیوی و ابزاری، سکولاریزاسیون وجود بشر را رقم می‌زند. این تکنوکراتیک‌شدن حکمرانی که عدالت محتوایی را قربانی کارایی می‌کند، در نهایت به بحران عمیق مشروعیت و ازخودبیگانگی اجتماعی در جوامع دینی دامن می‌زند.

در نهایت پیشنهاد می‌شود پژوهشگران به سمت توسعه الگوهای مدیریتی مبتنی بر معرفت و اخلاق انسانی حرکت کنند که انسان را فاعلی با کرامت معنوی (نه صرفاً حقوق شهروندی) و مسئولیت رابطه‌ای (به جای مسئولیت صرفاً فردی) می‌دانند. همچنین در حوزه نظام انگیزشی در حوزه مدیریت منابع انسانی، نظام ارزیابی عملکرد باید به صورت بنیادی تغییر کند. معیار ارتقا، ترفیع و پاداش باید از صرفاً شایستگی فنی و صعود در سلسله‌مراتب فاصله گرفته و بر خلوص نیت (اخلاص)، تقوا، تعهد اخلاقی و عملکرد خالصانه مبتنی بر مبانی اسلامی تمرکز کند. بایسته است که اصول اخلاقی ثابت الهی و عدالت محتوایی بر رویه‌های صوری و قانونی اولویت یابند. این به معنای نهادینه‌سازی الزاماتی مانند «ارزیابی پیامد عدالت» برای کلیه تصمیمات کلان است. سیاست‌گذار باید همواره مشروعیت تصمیم خود را نه تنها از طریق رعایت رویه، بلکه از طریق همسویی نهایی تصمیم با ارزش‌های اخلاقی و قسط و عدل الهی توجیه کند.

منابع

۱. جسوب، باب (۱۴۰۱). «دولت؛ حکومت و حکمرانی» در نظریه حکمرانی از منظر اندیشمندان. ترجمه و تألیف هادی خان‌محمدی و عباس خداپرست. تهران: سازمان جهاد دانشگاهی تهران.
۲. بویر، مارک (۱۳۹۸). حکمرانی درآمدی بسیار کوتاه. ترجمه غلامرضا سلیمی و داود کریمی‌پور. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی.
۳. وبر، ماکس (۱۳۹۹). اقتصاد و جامعه. ترجمه عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده. تهران: نشر سمت.
۴. وبر، ماکس (۱۳۷۱). اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
۵. لوویت، کارل (۱۳۸۴). معنا در تاریخ. ترجمه سعید حاجی‌ناصری و زانبار ابراهیمی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
6. Adorno, T. W., & Horkheimer, M. (2002). *Dialectic of enlightenment*. California: Stanford University Press.
7. Barzelay, M. (1992). *Breaking through bureaucracy: A new vision for managing in government*. Berkeley: University of California Press. (Page 8 referenced here.)
8. Bevir, M. (2013). *Governance: A very short introduction*. New York: Oxford University Press.
9. Bevir, M., & Rhodes, R. A. W. (2016). *Rethinking governance: Ruling, autonomy, and the plural state*. London: Routledge.
10. Denhardt, R. B., & Denhardt, J. V. (2007). *The New Public Service: Serving rather than Steering* (2nd ed.). New York,

- NY: M. E. Sharpe.
11. Foucault, M. (1980). *Power/knowledge: Selected interviews and other writings, 1972_1977* (C. Gordon, Ed.). Pantheon Books.
 12. Goodsell, C. T. (2018). *The Case for Bureaucracy: A Public Administration Polemic* (5th ed.). Washington, DC: CQ Press.
 13. Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action: Volume 1 – Reason and the Rationalization of Society*. Boston, MA: Beacon Press.
 14. Habermas, J. (1987). *The Theory of Communicative Action: Volume 2 – Lifeworld and System*. Boston, MA: Beacon Press.
 15. Held, D., & McGrew, A. (Eds.). (2002). *Governing Globalization: Power, Authority and Global Governance*. Cambridge: Polity Press.
 16. Howlett, M. (2009). "Government communication as a policy tool: A framework for analysis". *The Canadian Political Science Review*. 3 (2). pp.23_37.
 17. Kahneman, D. (2011). *Thinking, Fast and Slow*. New York, NY: Farrar, Straus and Giroux.
 18. Kooiman, J. (2003). *Governing as Governance*. Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
 19. Kuhn, T. S. (1970). *The structure of scientific revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
 20. Peters, B. G. (2001). *The politics of bureaucracy* (5th ed.). London: Routledge.

21. Pierre, J., & Peters, B. G. (2000). *Governance, Politics and the State*. Basingstoke, UK: Macmillan Press Ltd.
22. Richardson, N., & Westley, S. (Eds.). (2012). *Governance and Governors: Essays in Leadership in Challenging Times*. London: Hodder Education.
23. Solomon, J. (2008). *Corporate Governance and Accountability* (3rd ed.). Chichester, UK: Wiley.
24. Taylor, C. (1989). *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
25. Terry, L. D. (1998). *Administrative Leadership, Neo-management, and the Public-Service Tradition*. Tuscaloosa, AL: University of Alabama Press.
26. Tönnies, F. (1957). *Community & Society (Gemeinschaft und Gesellschaft)* (C. P. Loomis, Ed. & Trans.). East Lansing, MI: Michigan State University Press.
27. Tullock, G. (2005). *The Economics of Non-market Failure*. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing.
28. Vigoda-Gadot, E., & Meiri, M. (2021). "Trust in the public service: The role of procedural justice and organizational politics". *Public Management Review*, 23(1). pp.133-152.
29. Weber, M. (1978). *Economy and society: An outline of interpretive sociology*. (G. Roth & C. Wittich, Eds.). California: University of California Press.
30. Weber, M. (2001). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (S. Kalberg, Trans.). London: Roxbury Publishing Company.
31. Weber, Max. (1997). *From Max Weber: Essays in*

رویکردی تحلیلی - انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر

Sociology. H. H. Gerth & C. W. Mills, Trans. New York: Oxford University Press. (Original work published 1919)

32. Weber, Max. (2013). *Economy and society*. trans. Roth and Wittich, 2013. California: University of California Press.

